



Explaining the Gap between Knowledge and Moral Action in David McNaughton's View

Mohammad Mahdi Shamsi^{*1}, Rajab Akbarzadeh²

1 Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Farhangian University of Tabriz, Tabriz, Iran

2 Assistant Professor, Department of Theology and Islamic Studies, Payam Noor University, Qom, Iran

Article Info ABSTRACT

Article type:
Research
Article

Received:
2022/7/16
Accepted:
2023/11/5

McNaughten is among the thinkers who pay attention to moral motivation in his analysis of the causes of moral weaknesses. In this field, he explains the views of realism and Non-cognitivism, and by analyzing the strengths and weaknesses of their views, he points to his own point of view. McNaughton believes that realism as presented by their supporters and Non-cognitivism cannot explain the motivation as well as the causes of moral weaknesses. According to McNaughten, moral requirements are independent of desires; Because their existence and claim in giving a reason to do the action is not the will of the subject; Rather, it depends on his understanding of the situation and only a cognitive understanding of moral motivation can provide this understanding of moral obligation. McNaughton believes in a kind of realism that leads to moral particularism, and based on that moral motivation and even the causes of moral weaknesses should be measured based on the situation in which the act occurs. In addition, he considers the influence of moral principles to be insignificant; This is while the problem of justification raised in Non-cognitivism still remains if moral principles are ignored. In fact, in the analysis of moral weaknesses, McNaughton points to two types of limited understanding and general understanding of the situation and believes that in a limited understanding of the person's situation, he acts in his interest. In contrast, in the general understanding of the situation, the person behaves in such a way that he deserves to be called a virtuous person, and such an understanding of the situation is difficult to achieve.

Keywords: David McNaughton, moral weakness, moral motivation, moral particularism, realism, Non-cognitivism.

Cite this article: Shamsi, Mohammad Mahdi & Akbarzadeh, Rajab (2023). Explaining the Gap between Knowledge and Moral Action in David McNaughton's View. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 2, No. 1, pp. 111-128.

DOI: 10.30479/2024.19043.1049

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University



* Corresponding Author; **E-mail:** mshamsi905@gmail.com



فصلنامه علمی فلسفه غرب

سال دوم، شماره اول (پیاپی ۵)، بهار ۱۴۰۲

شاپا چاپی: ۲۸۲۱-۱۱۶۴

شاپا الکترونیک: ۲۸۲۱-۱۱۵۴



تبیین شکاف میان معرفت و فعل اخلاقی در دیدگاه دیوید مکناتن

محمد مهدی شمسی^{۱*}، رجب اکبرزاده^۲

۱ استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تبریز ایران

۲ استادیار گروه هیات و معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، قم، ایران

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۲/۴/۲۵

پذیرش:

۱۴۰۲/۸/۱۴

مکناتن از جمله متفکرانی است که در تحلیل خویش از علل ضعف‌های اخلاقی، انگیزش اخلاقی را مورد توجه قرار می‌دهد. او در این حوزه به تبیین دیدگاه‌های واقع‌گرایی و ناشناخت‌گرایی پرداخته و با تحلیل نقاط قوت و ضعف نظریات آنها، به دیدگاه خاص خویش اشاره می‌کند. مکناتن معتقد است واقع‌گرایی به‌صورتی که طرفداران آنها ارائه داده‌اند، و همچنین ناشناخت‌گرایی، نمی‌توانند به تبیین انگیزش، و نیز علل ضعف‌های اخلاقی بپردازند. از نظر مکناتن، الزامات اخلاقی مستقل از امیال هستند، چراکه وجود و مدعای آنها در اعطای دلیل برای انجام فعل، نه به میل فاعل، بلکه به درک او از موقعیت بستگی دارد و تنها یک برداشت شناختی از انگیزش اخلاقی می‌تواند این فهم از الزام اخلاقی را فراهم آورد. در واقع، مکناتن به نوعی واقع‌گرایی معتقد است که به خاص‌گرایی اخلاقی منجر می‌شود، و براساس آن، انگیزش اخلاقی و حتی علل ضعف‌های اخلاقی، باید بر اساس موقعیتی سنجیده شود که فعل در آن واقع می‌شود. علاوه بر این، وی تأثیر اصول اخلاقی را نیز ناچیز می‌شمارد؛ این در حالی است که در صورت نادیده گرفتن اصول اخلاقی، مشکل توجیه که در ناشناخت‌گرایی مطرح شده، همچنان باقی می‌ماند. در واقع، مکناتن در تحلیل ضعف‌های اخلاقی، به دو نوع درک محدود و درک عام از موقعیت اشاره کرده و معتقد است در درک محدود از موقعیت، شخص به‌نفع خود رفتار می‌کند، اما در درک عام از موقعیت، شخص به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که شایسته است به وی لقب شخص فضیلت‌مدار داده شود. چنین درکی از موقعیت، به‌سختی حاصل می‌شود.

کلمات کلیدی: ضعف اخلاقی، انگیزش اخلاقی، خاص‌گرایی اخلاقی، واقع‌گرایی، ناشناخت‌گرایی، دیوید مکناتن.

استناد: شمسی، محمد مهدی؛ اکبرزاده، رجب (۱۴۰۲). «تبیین شکاف میان معرفت و فعل اخلاقی در دیدگاه دیوید مکناتن».

فصلنامه علمی فلسفه غرب. سال دوم، شماره اول (پیاپی ۵)، ص ۱۱۱-۱۲۸.

DOI: 10.30479/2024.19043.1049



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف © نویسندگان.

* نویسنده مسئول؛ نشانی پست الکترونیک: mshamsi905@gmail.com

مقدمه

تحلیل علل ضعف‌های اخلاقی، از جمله موضوعاتی است که همواره مورد توجه متفکران و فیلسوفان غرب و شرق بوده، و از آن به شکاف میان معرفت و فعل اخلاقی نیز تعبیر می‌شود. شایان ذکر است که تبیین علل ضعف‌های اخلاقی مسئله جدید و نوپایی نیست، بلکه پرداختن به این موضوع، پیشینه‌ای بس طولانی دارد. امروزه این موضوع به یکی از دغدغه‌های اصلی بشر تبدیل شده، چراکه با پیشرفت جوامع و ورود تکنولوژی و فناوری در زندگی افراد جامعه، ضعف‌های اخلاقی نمود بیشتری پیدا کرده‌اند. تبیین علل این ضعف‌ها می‌تواند راه‌حل‌های مؤثر و صحیحی برای از بین بردن این ضعف‌ها و همچنین، تربیت افراد جامعه و بسترسازی برای پیشبرد فرهنگ آن ارائه دهد. سقراط و افلاطون از جمله فیلسوفانی هستند که به‌صراحت، در آثار خویش این مسئله را مورد توجه قرار داده‌اند. آنها معتقدند اگر انسان معرفت به خوبی عملی داشته باشد، حتماً آن را انجام می‌دهد؛ همچنین، اگر معرفت به بدی عملی داشته باشد، به‌هیچ‌وجه آن را انجام نمی‌دهد. درواقع، سقراط و افلاطون با یکی دانستن معرفت و فضیلت، علت ضعف‌های اخلاقی را در نداشتن معرفت صحیح دانسته‌اند؛ آنها معتقدند چون افراد شناخت و معرفت کامل و صحیح نسبت به خوبی و بدی افعال خویش ندارند، از این‌رو، دچار ضعف‌های اخلاقی می‌شوند (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۲۵۴-۲۵۳).

اما ارسطو برخلاف نظر استادش، نمی‌پذیرد که ضعف‌های اخلاقی انسان ناشی از عدم معرفت و شناخت او نسبت به خوبی و بدی رفتارهایش باشد، بلکه معتقد است افراد می‌توانند با وجود شناخت و معرفت نیز افعال و رفتارهای غیراخلاقی از خود نشان دهند. درواقع، ارسطو «آکرسیا» یا ضعف اراده^۱ را علت اصلی ضعف‌های اخلاقی بیان نموده است (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۱۵۰). به عقیده ارسطو، برای انجام عمل شناخت تنها کافی نیست بلکه نوعی تسلط بر خویشتن نیز لازم است (Preus, 2007: 39). بعد از ارسطو، این مسئله همچنان مورد توجه فیلسوفان و متفکرانی که دغدغه اخلاق و حتی روان‌شناسی داشته‌اند، قرار گرفت. به‌طور کلی، علل و عوامل متعددی در تبیین ضعف‌های اخلاقی بیان شده است که از جمله آنها می‌توان به عدم شناخت، شناخت سطحی، ضعف اراده، وسوسه، تمایلات نفسانی، لذت‌گناه، تربیت خانوادگی، محیط، قرار گرفتن در گروه‌های دوستی و تحت تأثیر آنها بودن، تقلید و... اشاره نمود.

دیوید مک‌ناتن^۲ از جمله متفکران معاصر است که این مسئله را جدی‌تری مورد بحث قرار داده است. او در آثار متعددی همچون نگاه اخلاقی: درآمدی به فلسفه اخلاق^۳ و اخلاق غیراصولی^۴ موضوع ضعف اخلاقی را مورد بحث و توجه خویش قرار داده است. درواقع مک‌ناتن معتقد است تبیین این موضوع با تبیین افعال اختیاری انسان و همچنین انگیزش اخلاقی، امکان‌پذیر می‌شود؛ از این‌رو، برای پی بردن به دیدگاه او درباره تبیین ضعف‌های اخلاقی، باید به تبیین علل و عواملی پرداخت که سبب انگیزش در افعال اختیاری، به‌ویژه افعال اخلاقی می‌شوند. مک‌ناتن در تبیین علل انگیزش افعال اخلاقی به بررسی آراء اخلاقی در این حوزه، یعنی درون‌گرایی^۵، واقع‌گرایی اخلاقی^۶ و نظریه باورسمیل^۷ می‌پردازد و بر اساس آن، دیدگاه خاص خویش را مطرح می‌کند.

مک‌ناتن در کتاب نگاه اخلاقی: درآمدی به فلسفه اخلاق، مباحث خویش از تبیین ضعف اخلاقی را با این مسئله شروع می‌کند که چگونه آگاهی از الزام اخلاقی، می‌تواند فاعل را به انجام فعل سوق دهد و همچنین، چگونه آگاهی از الزام اخلاقی نمی‌تواند فاعل را به انجام فعل سوق دهد (مک‌ناتن، ۱۳۸۳: ۱۵۳). او معتقد است تبیین ضعف‌های اخلاقی در صورتی می‌تواند دیدگاهی درست به ما ارائه دهد که بتوانیم هم علل و عواملی که سبب برانگیخته شدن ملاحظات اخلاقی می‌شوند، را بشناسیم، و هم علل و عواملی که مانع برانگیخته شدن ملاحظات اخلاقی می‌شوند؛ از این‌رو، برای تبیین علل و عواملی که سبب برانگیخته شدن ملاحظات اخلاقی می‌شود، در اولویت اول، باید انگیزش اخلاقی^۸ مورد بحث قرار گیرد.

تبیین انگیزش اخلاقی در دیدگاه مک‌ناتن

تبیین انگیزش اخلاقی، افزون بر اینکه بحثی فلسفی است، بحثی روان‌شناختی نیز هست و این امر سبب شده تا دانشی به‌نام «روان‌شناسی اخلاق» نیز پایه‌گذاری شود. برخی مباحث روان‌شناسی اخلاق به بررسی زیرساخت‌ها و ملزومات روان‌شناختی افعال اخلاقی، و به تبع آن، به تحلیل انگیزش اخلاقی می‌پردازد. در واقع، بررسی انگیزش اخلاقی به معنای تبیین انگیزه یا محرک فاعل از انجام افعال و رفتارهای اختیاری است؛ به تعبیر دقیق‌تر، به این معناست که چرا فاعلی فلان یا بهمان فعل را انجام می‌دهد. لازم به ذکر است که تمامی افعال اختیاری انسان دارای انگیزه‌ای از سوی فاعل آنها برای انجام این افعال بوده و نمی‌توان فعلی اختیاری را در نظر گرفت که فاعل آن، انگیزه‌ای برای انجام آن فعل نداشته باشد. افعال اخلاقی نیز همچون سایر افعال اختیاری، از این قاعده مستثنی نشده‌اند.

به‌طور کلی، پرداختن به علل انگیزش اخلاقی، سابقه فلسفی بس طولانی دارد. سقراط، علت انگیزش فاعل را معرفت می‌دانسته و این در حالی است که ارسطو برای انگیزش فاعل، علاوه بر شناخت و معرفت، به مؤلفه‌های دیگری نیز قائل شده است. در واقع، در عمل اخلاقی از نظر ارسطو، انگیزش فاعل شامل مؤلفه‌هایی همچون میل،^۹ سنجش عقلانی،^{۱۰} تصمیم یا انتخاب عقلانی^{۱۱} است (صمدیه و ملایوسفی، ۱۳۹۶: ۱۱).

مک‌ناتن در قسمت ۲-۳ فصل دوم، ۳-۳ فصل سوم، و همچنین فصل هفتم از کتاب نگاه اخلاقی: درآمدی به فلسفه اخلاق به مسئله انگیزش اخلاقی پرداخته است. او معتقد است برای توضیح فعل و انگیزش اخلاقی، باید تبیین کنیم که چرا فاعلی به نحوه‌ای خاص عمل می‌کند، نه به شیوه و نحوه دیگری. او می‌گوید: می‌توان در توجیه نحوه رفتار و عمل فرد، به تقیدات اخلاقی اشاره کرد، اما بهترین راه این است که این مسئله را به نحوی گسترده‌تر بررسی کنیم؛ به این صورت که چگونه می‌توان افعال اختیاری انسان را تبیین نمود؟ از نظر مک‌ناتن، زمانی که یک فاعل، افعال خویش را از روی اختیار انجام می‌دهد، به این معناست که او دلایلی برای رفتار و اعمال خویش دارد، یا به تعبیر دیگر، اهداف و غایت‌هایی برای این نحوه رفتار خویش دارد؛ بنابراین، باید به سراغ دلیل انجام فعل رفت تا بتوان تبیینی از نحوه فعل ارائه داد (مک‌ناتن، ۱۳۸۳: ۲۸-۲۹).

در واقع، برای تبیین انگیزش اخلاقی در دیدگاه مک‌ناتن، باید به تحلیل آراء درون‌گرایی و برون‌گرایی و

همچنین واقع‌گرایی و ناشناخت‌گرایی اخلاقی پرداخته شود، تا بتوانیم تحلیلی درست از دیدگاه خود او بیان نماییم؛ امری که خودش نیز بدان عمل نموده است. مک‌ناتن معتقد است بیان دیدگاه‌های واقع‌گرایی و ناشناخت‌گرایی توسط او، نباید باعث این برداشت شود که این‌ها تنها نظریاتی در مورد آراء اخلاقی هستند، بلکه مطالبی که درباره ماهیت آراء اخلاقی توسط این دو دیدگاه مطرح می‌شود، کاربردی هستند و حتی از نظر مک‌ناتن، این دو دیدگاه، معقول‌ترین نظریات را در حوزه ماهیت اخلاق تشکیل می‌دهند (همان، ۲۰-۲۱).

تبیین مک‌ناتن از انگیزش اخلاقی بر اساس دیدگاه واقع‌گرایی و ناشناخت‌گرایی

مک‌ناتن در چگونگی برانگیزاندن آراء اخلاقی ما برای انجام عمل اخلاقی، به دو دیدگاه درون‌گرایی و برون‌گرایی اشاره می‌کند. او معتقد است از نظر درون‌گرایان، تنها دلیل انگیزش فاعل برای انجام فعل، آراء اخلاقی خود اوست؛ این در حالی است که برون‌گرایان به حالت انگیزاننده اضافی، یعنی میل متناسب نیز قائل هستند و معتقدند بدون میل متناسب، فاعل برای انجام فعل انگیزه نمی‌شود (همان، ۱۷۳). به عقیده وی، در دیدگاه درون‌گرایی برای انگیزش فاعل در انجام فعل، رأی اخلاقی همراه با باورهای مناسب، کفایت می‌کند. در واقع، از نظر مک‌ناتن، درون‌گرایی از این جهات معقول به نظر می‌رسد؛ چراکه آراء اخلاقی فی‌نفسه راهنمای افعال هستند، در عین حال، اشکالاتی نیز بر این دیدگاه وارد است (همان، ۳۰).

طبیعی است با تبیین انگیزش اخلاقی در دیدگاه درون‌گرایان و برون‌گرایان، آراء طرفداران دیدگاه واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی نیز مطرح شود؛ چراکه مباحث واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی، ارتباطی وثیق با مباحث شناخت‌گرایی و ناشناخت‌گرایی در فرااخلاق دارند. این عقیده که گزاره‌های اخلاقی درست یا نادرست هستند، یا به تعبیری، خوب و بد بودن گزاره‌های اخلاقی، منوط به چند پیش‌فرض، یعنی ناشناختی بودن گزاره‌های اخلاقی و به تبع آن، صادق یا کاذب دانستن آنها، واقعی دانستن واقعیت‌های اخلاقی است. علاوه بر این، پیش‌فرض سوم این است که باور اخلاقی می‌تواند میل و انگیزشی برای تصحیح یا انجام یک عمل فراهم آورد. پیش‌فرض اول در مباحث مربوط به شناخت‌گرایی^{۱۲} و ناشناخت‌گرایی اخلاقی،^{۱۳} پیش‌فرض دوم، در مباحث مربوط به واقع‌گرایی^{۱۴} و غیرواقع‌گرایی،^{۱۵} و پیش‌فرض سوم، در مباحث نظریه باور میل^{۱۶} مورد بررسی قرار می‌گیرد (دباغ و صبرآمیز، ۱۳۹۱: ۳۸-۳۷).

شناخت‌گرایان معتقدند گزاره‌های اخلاقی صدق و کذب‌پذیرند، و صادق و کاذب بودنشان از طریق واقعیات در دسترس حاصل می‌شود. علاوه بر این، گزاره‌های اخلاقی ادعاهایی درباره واقعیاتی هستند که ما می‌توانیم بشناسیم. در مقابل، ناشناخت‌گرایان معتقدند ارزیابی‌ها و داوری‌های اخلاقی، باورهایی درباره چگونگی عالم نیستند، بلکه شامل احساسات ما نسبت به جهان هستند، به همان صورتی که درباره آنها فکر می‌کنیم، و از این رو نمی‌توانند صادق یا کاذب باشند (همان، ۴۰-۳۹). در واقع، از نظر ناشناخت‌گرایان منشأ ارزش در خود انسان است و به تبع آن، هیچ حقیقت اخلاقی وجود ندارد.

واقع‌گرایان معتقدند اولاً، گزاره‌های اخلاقی صدق و کذب‌پذیرند، ثانیاًک برخی از این گزاره‌ها واقعاً

صادق هستند، یا به تعبیر دیگر، معتقدند واقعیت‌های اخلاقی دارای مابه‌ازایی در جهان خارج هستند و از باورهای ما مستقل‌اند. ضدواقع‌گرایان معتقدند گزاره‌های اخلاقی صدق و کذب‌پذیرند، اما اینکه برخی از این گزاره‌ها واقعا صادق باشند را رد می‌کنند. ناشناخت‌گرایان، نه صادق یا کاذب بودن گزاره‌های اخلاقی را می‌پذیرند و نه واقعیت داشتن آنها را (همان، ۴۱ و ۴۴). به تعبیر دیگر، یک نگرش در حوزه اخلاق این‌است که اخلاق حوزه تصمیم‌گیری‌های شخصی است؛ به این معنا که، هرکس حق دارد با فکر خویش، دست به افعال و رفتارهای خویش بزند و دیگران حق ندارند در مورد چگونگی افعال و زندگی او حکم کنند. در چنین حالتی، آنچه اهمیت دارد این‌است که ما بتوانیم تصمیم خویش را عملی کنیم. نگرش دیگر این‌است که ببینیم تصمیم درست چیست؟ در این نگرش، درستی پاسخ، تعیین‌کننده انتخاب شخص خواهد بود؛ برخلاف قبلی که انتخاب شخص تعیین‌کننده پاسخ درست است. درواقع، نگرش اول بیان می‌کند که هیچ چیزی مستقل از آراء اخلاقی ما وجود ندارد تا تعیین‌کننده درستی یا نادرستی آن باشد؛ این در حالی است که در نگرش دوم، قائل به وجود ارزش‌هایی فارغ از تصمیم‌های ما در عالم خارج شده‌اند (همان، ۵۷).

نقدی که مک‌ناتن بر ناشناخت‌گرایان وارد می‌سازد، این‌است که اگر انسان را خالق ارزش‌ها بدانیم، در این صورت، صحت هیچ رأی اخلاقی را نه می‌توان تایید کرد و نه رد؛ چراکه هر شخص می‌تواند ارزش‌های اخلاقی خود را تعیین کند، اما نمی‌تواند ارزش‌های دیگران را تعیین نماید. ناشناخت‌گرایان در پاسخ، سازگاری درونی آراء اخلاقی را مطرح می‌کنند؛ این در حالی است که این امکان وجود دارد که نظام‌های اخلاقی زیادی وجود داشته باشند که از درون با هم سازگار، اما در واقع با هم ناسازگار باشند. اما مک‌ناتن معتقد است سازگاری باورهای اخلاقی، شرط لازم صادق بودن آنها هست، اما شرط کافی نیست. وی معتقد است صدق یک باور به چگونگی امور در جهان بستگی دارد، نه به سازگاری درونی (همان، ۷۱۰).

دیدگاه دیگری که مک‌ناتن در تحلیل خویش به آن می‌پردازد، واقع‌گرایی اخلاقی است که بر اساس آن، واقعیت‌های اخلاقی مستقل از باورهای ما وجود دارند و می‌توانند صحت و بطلان باورهای ما را تعیین کنند. آنها معتقدند حقیقت، باور و واقعیت، مفاهیمی هستند که کاملاً به هم وابسته‌اند. مفهوم حقیقت رابطه‌ای نزدیک با مفهوم باور دارد. هدف باورها، صدق است و باورها صادق هستند اگر به هدف برسند، و کاذب هستند اگر به هدف نرسند. به عقیده وی، زمانی که ما دو باور ناسازگار داشته باشیم، باید یکی از این دو را کنار بگذاریم، چراکه دو باور ناسازگار، هر دو نمی‌توانند صادق باشند؛ از این رو، سازگاری باورها شرط لازم برای صادق بودن آنهاست، اما شرط کافی نیست. علاوه بر این، صادق بودن یا نبودن باورها، به چیزی مستقل از آنها، یعنی واقعیت (چگونگی امور و چگونگی وجود جهان) وابسته است. واقع‌گرایان معتقدند اگر باورهای اخلاقی ما نتوانند صادق یا کاذب باشند، پس نمی‌توان آنها را باور دانست؛ چراکه باور به چیزی، باور به صحت آن است (همان، ۹۱۰). درواقع، واقع‌گرایان معتقدند صدق و کذب باورها به چگونگی امور بستگی دارد، نه به احساس ما نسبت به آنها.

این در حالی است که ناواقع‌گرایان بر ارتباط میان احساسات و آراء اخلاقی تأکید می‌ورزند و معتقدند ما

باید تقیدات اخلاقی را همچون عواطف یا احساسات بدانیم؛ اما واقع‌گرایان معتقدند این امکان وجود دارد که انسان مجموعه‌ای از باورهای اخلاقی داشته باشد، درحالی‌که هیچ احساسی نسبت به آنها نداشته باشد. به‌طور کلی، ناواقع‌گرایان معتقدند درست یا نادرست دانستن چیزی، به‌معنای نشان دادن واکنش مثبت یا منفی نسبت به آن است و از این‌روست که آنها قضاوت‌های اخلاقی را به ابراز احساسات تقلیل داده‌اند. علاوه بر این، ناواقع‌گرایان از این واکنش‌های احساسی به «طرز تلقی»^{۱۷} تعبیر کرده‌اند و آن را متفاوت از باور^{۱۸} دانسته‌اند. به‌طور کلی، واقع‌گرایان اخلاقی آراء اخلاقی را صرفاً شناختی می‌دانند و معتقدند این آراء صرفاً عقایدی دربارهٔ چگونگی امور اخلاقی در جهان هستند؛ اما ناواقع‌گرایان، به عنصر احساس و عاطفه در طبیعت انسان اشاره دارند و همچنین، این عنصر را وجه متمایز نظرهای اخلاقی معرفی می‌کنند. بر این اساس، ناشناخت‌گرایان منکر این هستند که نظرهای اخلاقی را باید نوعی باور در مورد واقعیت دانست؛ از این‌رو، مفهوم «طرز تلقی» را به‌کار می‌برند. لازم به ذکر است که اختیار کردن «طرز تلقی»، یافتن باور دربارهٔ واقعیات نیست، بلکه ارزیابی آن واقعیت‌هاست و طرز تلقی و ارزیابی، می‌تواند مثبت یا منفی باشد. در واقع، از نظر ناشناخت‌گرا، افراد ممکن است در باور با هم توافق داشته باشند، اما در طرز تلقی اخلاقی، متفاوت باشند (McNaughton, 1988: 9؛ مک‌ناتن، ۱۳۸۳: ۱۴-۱۲).

بر این اساس، از نظر ناشناخت‌گرایان، پرسش‌های مربوط به امور واقع با پرسش‌های مربوط به امور ارزشی، تفاوت زیادی دارند. آنها معتقدند امور واقع، عالم را آن‌گونه که هست، متعین می‌کند، این در حالی است که امور ارزشی عالم را چنانکه هست، متعین نمی‌کند؛ چراکه ارزش را نمی‌توان در عالم پیدا کرد. در واقع، ناشناخت‌گرایان معتقدند ارزیابی‌های اخلاقی، باورهایی در مورد چگونگی عالم نیستند، بلکه واکنش‌های احساسی ما به عالم هستند؛ آن‌چنانی که فکر می‌کنیم. شایان ذکر است که این تفکیک میان واقعیت و ارزش، در دیدگاه ناشناخت‌گرایی، به تفکیک باور و طرز تلقی منجر شده است (مک‌ناتن، ۱۳۸۳: ۲۵-۲۴).

علاوه بر این، ناشناخت‌گرایان با رد واقعیت اخلاقی، حقیقت اخلاقی و امور واقعی اخلاقی، گزاره بودن اظهارات اخلاقی را نیز رد می‌کنند، چراکه تفکیک میان واقع و ارزش، به تفکیک دو نوع فعل گفتاری، یعنی توصیف و ارزیابی، می‌انجامد. لازم به ذکر است که توصیف با گزاره، پیوستگی تام دارد، چراکه با توصیف چیزی، چگونگی آن بیان می‌شود و گزاره نیز رایج‌ترین شیوهٔ ابراز یک باور است. این در حالی است ما در ارزیابی، نه باورها، بلکه طرز تلقی‌هایمان را ابراز می‌کنیم؛ از این‌رو، ارزیابی ارتباطی نزدیک با پند، دستور و توصیه دارد (همان، ۳۴-۳۳). در واقع، نتیجهٔ تفکیک میان معنای توصیفی و ارزیابانه در دیدگاه ناشناخت‌گرایی، تأیید این امر خواهد بود که هیچ مجموعه‌ای از مقدمات واقعی، هیچ‌گاه نمی‌تواند نتیجه‌ای ارزیابانه را به‌صورت قاطع، اثبات کند. پس، پذیرش مجموعه‌ای از باورها نمی‌تواند فرد را مقید به پذیرش یک طرز تلقی خاص نماید. بنابراین، اگر نظرات اخلاقی، طرز تلقی‌اند و با پند و دستور، یعنی زبان ارزیابانه، سروکار دارند، پس نمی‌توان از صدق و کذب آنها سخن گفت. مک‌ناتن معتقد است در مورد پند، می‌توان گفت بجا یا نابجا، متین یا

غیرمتمین است اما نمی‌توان گفت صادق یا کاذب است. در مورد دستور نیز چنین است؛ می‌توان از مجاز بودن یا نبودن و معقول بودن یا نبودن دستور سخن گفت، اما از صدق و کذب آن نه (همان، ۴۱-۳۹).

بنابراین، اساس دیدگاه ناشناخت‌گرایان به این صورت است که اولاً، هیچ واقعیت اخلاقی وجود ندارد؛ ثانیاً، آراء اخلاقی طرز تلقی‌اند نه باور؛ ثالثاً، طرز تلقی‌های اخلاقی نمی‌توانند صادق یا کاذب باشند؛ رابعاً مباحث اخلاقی مسائلی مربوط به امور ارزشی‌اند، نه امور واقع (همان، ۳۳).

از نظر مک‌ناتن، با اینکه نتیجه ناشناخت‌گرایی، آزادی اخلاقی است، در عین حال، باید پاسخ‌گوی نقدی اساسی باشد؛ اینکه که اگر امور اخلاقی کاری به واقعیت ندارند و هیچ پاسخ صحیحی وجود ندارد، پس چگونه می‌توان تعارض موجود در طرز تلقی‌ها را رفع نمود؟ برای مثال، طرز تلقی یک شخص می‌تواند این باشد که شکار آهو یک امر اخلاقی است، اما چه بسا، من آن را ظلم و ستم‌گری قلمداد کنم. در این صورت، من دچار تناقض خواهم شد، چراکه از یک‌سو، نمی‌توانم در طرز تلقی دیگری دخالت کنم و از سوی دیگر، نمی‌توانم نسبت به طرز تلقی خویش بی‌تفاوت باشم، و اگر نتوانم به‌نوعی برتری یک طرز تلقی بر طرز تلقی دیگر را نشان دهم، باید با روش‌های دیگری همچون تهدید، اغوا و حتی زور، از طرز تلقی خویش دفاع نمایم.

ناشناخت‌گرایان در پاسخ بر این نقد و دفاع از نظریه خویش، به تفکیک میان امکان منطقی و امکان روان‌شناختی اشاره کرده‌اند. آنها معتقدند موضع‌هایی می‌توانند وجود داشته باشند که پذیرش آنها از نظر منطقی، ممکن اما از نظر روان‌شناسی، غیرممکن باشد. از نظر مک‌ناتن، این تنش و تناقضی که در پذیرش دیدگاه ناشناخت‌گرایی حاصل می‌شود، حل‌شدنی نیست. علاوه بر این، چالش‌های دیگری نیز در این دیدگاه مطرح است، همچون داشتن دلایل خوب برای طرز تلقی. مک‌ناتن معتقد است برای باورها می‌توان دلیل ارائه کرد، اما طرز تلقی من به احساساتم وابسته است، از این‌رو، توجیه احساسات معقول نخواهد بود. افزون بر این، توجیه نظرهای اخلاقی نیز بر اساس دیدگاه ناشناخت‌گرایی، ممکن نیست (همان، ۱۷-۱۸ و ۲۶-۲۷).

مک‌ناتن به سه گزاره اشاره کرده و بر اساس آنها، نظریه واقع‌گرایان و ناشناخت‌گرایان را در مورد انگیزش اخلاقی تبیین می‌کند. ۱) نظریه باورمیل درباره فعل درست است؛ ۲) یک نظر اخلاقی وقتی با دیگر باورهای فاعل ترکیب می‌شود، می‌تواند با فراهم آوردن دلیل، او را برانگیزاند (درون‌گرایی)؛ ۳) نظرهای اخلاقی صرفاً شناختی‌اند. از نظر مک‌ناتن، ناشناخت‌گرایان ۱ و ۲ را می‌پذیرند و از آنها برای سرنگونی ۳ استفاده می‌کنند؛ اما چون واقع‌گرایان ملزم‌اند ۳ را بپذیرند، باید ۱ یا ۲ را رد کنند. مک‌ناتن معتقد است دو قضیه اول، چنانکه ناشناخت‌گرایان تأکید می‌کنند، بسیار معقول‌اند (همان، ۳۲).

در تبیین انگیزش اخلاقی فعل، ناشناخت‌گرایان نظریه باورمیل را پذیرفته و واقع‌گرایان آن را رد می‌کنند. در واقع، مسئله اساسی در دیدگاه این دو گروه این است که آیا افعال اخلاقی با توسل صرف به حالات شناختی، تبیین می‌شوند و یا علاوه بر حالات شناختی، میل نیز نقش دارد. واقع‌گرایان، انگیزش اخلاقی فعل را صرفاً امری شناختی می‌دانند، درحالی‌که ناشناخت‌گرایان به باورمیل اعتقاد دارند (همان،

(۱۳۸). در واقع، بر اساس نظریه باورمیل، فاعل در انجام فعل خویش، دلیل دارد، اگر هم باور و هم میلی متناسب نسبت به آن داشته باشد، و در صورت فقدان هر کدام از آنها، فعل بی دلیل خواهد بود. مکاناتن معتقد است در نظریه باورمیل، باورها حالات شناختی اند و از آنچه در عالم واقع اتفاق می افتد، حکایت می کنند، درحالی که امیال حالاتی غیرشناختی هستند؛ به این معنا که میل حالتی فعال است و شخص را به تغییر سوق می دهد، نه اینکه حالتی منفعل و بازتاب جهان باشد (همان، ۲۹-۲۸).

مدافعان نظریه باورمیل دلایلی در دفاع خویش از این نظریه دارند که یکی از مهم ترین آنها، لازم بودن وجود میل مناسب در فاعل برای انجام افعال اختیاری است. آنها معتقدند هر گاه کسی فعلی اختیاری انجام دهد، باید آن فعل را دوست داشته و به آن میل داشته باشد. لازم به ذکر است که معنای میل مورد نظر در نظریه باورمیل، غیر از میل شناختی است که واقع گرایان مطرح می کنند، و آن میلی خاص است که حالتی شناختی ندارد. دومین دفاع ایشان از نظریه باورمیل، به منفعل بودن باورها و فعال بودن امیال اشاره می کند؛ به این صورت که، باورها پاسخ های منفعلانه به چگونگی عالم دارند. این در حالی است که واقع گرایان با این ادعای نظریه باورمیل مخالف اند. بعدها، مایکل اسمیت، در تبیین فعال بودن امیال و منفعل بودن باور، می گوید باورها به چگونگی امور مربوط می شوند، درحالی که امیال برای تغییر این امور جهت یافته اند، یا به تعبیر دقیق تر، باورها و امیال جهت های تناسب متفاوتی دارند و هدف باورها، حقیقت و هدف امیال، ارضاست. باورها صادق هستند اگر متناسب با عالم باشند، اما امیال ارضا می شوند اگر عالم با آنها متناسب باشد (همان، ۱۴۰-۱۳۸).

از نظر مکاناتن، با پذیرش نظریه باورمیل، تصور الزام اخلاقی معنای محصلی نخواهد داشت و گزاره های اخلاقی برای فاعل، از آن جهت انگیزه فعل محسوب می شود که امیال وی متناسب با آن باشد؛ همچنین در صورت فقدان امیال، گزاره های اخلاقی اهمیتی برای فاعل آن نخواهند داشت. علاوه بر این، فاعل نخواهد توانست توجیهی برای الزام اخلاقی خویش بیاورد. این درحالی است که مکاناتن خلاف این را مطرح می کند. او مطالبات اخلاقی را مستقل از امیال دانسته و بر این اساس، دیدگاه واقع گرایان اخلاقی برون گرا و همچنین ناشناخت گرایان را مورد نقد قرار داده است، چراکه از نظر وی، این دو گروه به نظریه باورمیل اعتقاد دارند و بر اساس آن الزامات اخلاقی را توجیه می کنند (همان، ۶۴). مکاناتن در این باره می نویسد:

یکی از وجوه چشم گیر تجربه اخلاقی ما این است که در وضع هایی قرار می گیریم که خود را اخلاقاً ملزم به کاری می بینیم؛ ما تشخیص می دهیم که الزام اخلاقی داریم که به نحوی خاص عمل کنیم. وقتی از چنین وجوهی آگاه می شویم، به نظر می رسد این تشخیص، ما را در انتخاب فعل مقید می کند و نیز پاسخ ما چیزی است که در شرایطی که در آن دست به انتخاب می زنیم، بر ما الزام شده است، به ویژه به نظر می رسد مطالبات

اخلاق از ما، کاملاً مستقل از امیال ماست و حتی ممکن است آن مطالبات
با آنچه ما دوست داریم، متعارض باشند. (McNaughton, 1988: 48)

ناشناخت‌گرایان بر این باورند که دیدگاه واقع‌گرایی نمی‌تواند برداشتی قانع‌کننده از انگیزش اخلاقی ارائه دهد و تنها نظریه آنهاست که می‌تواند رابطه میان تقیدات اخلاقی و افعال را توجیه کند. از نظر ناشناخت‌گرایی، فاعل برای فعلش دلیل دارد، اگر هم باورها و هم امیالی متناسب داشته باشد و در صورت فقدان هر کدام از این‌ها، فاعل دلیلی برای فعل نخواهد داشت. در واقع، ناشناخت‌گرایان بر اساس دلایل فعل، به تبیین انگیزش اخلاقی می‌پردازند. یک رأی اخلاقی به‌علاوه باورهای مناسب، کافی هستند تا دلیل فاعل برای فعل باشند و او را به انجام فعل سوق دهند. به‌طور کلی، بر اساس نظریه باور-میل، برای تبیین هر فعلی باید یک میل و چند باور وجود داشته باشد، چون تنها امیال برای انگیزش فعل مناسب هستند. بنابراین، از نظر ناشناخت‌گرایان رأی اخلاقی نمی‌تواند صرفاً شناختی باشد، و نمی‌تواند تنها باوری در مورد آنچه انجام می‌دهم باشد، بلکه باید یک جزء ناشناختی نیز داشته باشد، زیرا باورهای خالص نمی‌توانند سبب انگیزش اخلاقی شوند (مک‌ناتن، ۱۳۸۳: ۲۸۳).

از نظر مک‌ناتن، واقع‌گرایان در تبیین انگیزش اخلاقی به دو گروه واقع‌گرای برون‌گرا و واقع‌گرای درون‌گرا تقسیم شده‌اند. واقع‌گرایان برون‌گرا معتقدند باورهای اخلاقی مردم، به‌دلیل وجود واقعیات اخلاقی مستقل از آن باورهای اخلاقی، صادق یا کاذب هستند. آنها همچون ناشناخت‌گرایان، از نظریه باور-میل حمایت می‌کنند، اما تفاوت آنها با ناشناخت‌گرایان در این است که ناشناخت‌گرایی میل به فعل را در درون طرز تلقی قرار می‌دهد، ولی واقع‌گرای برون‌گرا بر آن است که باور اخلاقی می‌تواند وجود داشته باشد، بی‌آنکه هیچ گونه میلی به فعل مطابق با آن باور وجود داشته باشد (همان، ۶۵-۶۲). واقع‌گرایان درون‌گرا صرفاً حالات شناختی را برای برانگیختن فاعل به فعل، کافی می‌دانند و نظریه باور-میل را رد می‌کنند. آنها معتقدند زمانی که فاعل الزام اخلاقی را تشخیص می‌دهد، به فعل تحریک می‌شود؛ الزامی که ماهیت و وجود آن مشروط به هیچ میلی از سوی فاعل نیست (همان، ۶۳ و ۶۶-۶۷). از نظر مک‌ناتن، واقع‌گرای درون‌گرا می‌تواند به دو طریق، برداشت شناختی خود از انگیزش را حفظ کند؛ اول اینکه، جهت‌های تناسب متقابل را رد کند و دوم اینکه، این جهت‌های تناسب را پذیرفته و مدعی شود که برخی از حالات شناختی دارای جهت تناسب دوسویه هستند. او معتقد است اگر واقع‌گرایی طریق دوم را بپذیرد و بسط دهد، می‌تواند به اندیشه درست دست یابد. به‌عقیده مک‌ناتن، از نظر واقع‌گرایی، الزام اخلاقی یعنی داشتن تصویری از موقعیت که پاسخی را لازم آورد و با داشتن چنین تصویری از موقعیت، شخص ملزم به انجام فعل می‌شود و آن بدین معناست که فاعل باید با عالم متناسب باشد و در عالم تغییر ایجاد کند. از سویی، واقع‌گرایان تأکید فراوان بر این موضوع دارند که تصور فاعل از موقعیت، صرفاً شناختی است، یعنی فاعل باور دارد که از لحاظ اخلاقی باید فعلی را انجام دهد یا ترک کند، اما در عین حال، باید این حالت با

عالم متناسب باشد، چراکه تنها زمانی باور او درست خواهد بود که با عالم متناسب باشد. در واقع، الزام اخلاقی در این روش، حالتی است که تناسب دو سویه دارد؛ به این صورت که تصور فاعل هم نشانگر این است که عالم به نحوی خاص است و هم اینکه باید آن را تغییر دهد. مک‌ناتن معتقد است این حالت واحد را می‌توان به نحوی معقول، باور دانست، هر چند هر دو جهت تناسب را داراست. در واقع، وی معتقد است این حالت باید با عالم متناسب باشد و اگر جهت تناسب دیگری هم داشته باشد، شأن باور بودن خود را از دست نخواهد داد. به‌طور کلی، مک‌ناتن بر خلاف دیدگاه ناشناخت‌گرایان، معتقد است ترکیب امکان‌پذیر باورها و امیال، هیچ محدودیتی ندارد (همان، ۱۴۴-۱۴۱).

مک‌ناتن معتقد است نه ناشناخت‌گرایی می‌تواند اقتدار الزامات اخلاقی را توضیح دهد، و نه واقع-گرایی اخلاقی برون‌گرا؛ چراکه هر دو به نظریه باور-میل اعتقاد دارند. او معتقد است:

الزامات اخلاقی مستقل از امیال دانسته می‌شوند، چون وجود و مدعایشان برای اعطای دلیل به ما برای انجام دادن فعل، به آنچه فاعل از قضا بدان میل دارد، وابسته نیست، بلکه به درک او از موقعیت وابسته است. تنها یک برداشت شناختی از انگیزش اخلاقی می‌تواند این فهم از الزام اخلاقی را در بر بگیرد و باور به اینکه فعلی اخلاقاً الزامی است، دلیل کافی برای انجام دادن آن فعل است. (McNaughton, 1988: 114)

تبیین مک‌ناتن از انگیزش اخلاقی بر اساس دیدگاه خاص‌گرایی

در انگیزش اخلاقی به دنبال این هستیم که چه عاملی باعث حرکت انسان به سوی عمل اخلاقی می‌شود؛ یعنی پرسش از چرایی انجام عمل اخلاقی است (de Colle and Werhane, 2008: 751). مک‌ناتن معتقد است نتیجه‌گرایی نمی‌تواند به‌نحو مناسب و شایسته، پاسخ‌گوی این مسئله باشد که چه نوع رفتارهایی اخلاقی محسوب می‌شوند؟ (McNaughton and Rawling, 2006: 66)؛ از این‌رو به دیدگاه خاص‌گرایی معتقد است. به‌طور کلی، عام‌گرایی^{۱۹} و خاص‌گرایی اخلاقی^{۲۰} از مباحث فرااخلاق محسوب می‌شوند. پیشینه عام‌گرایی اخلاقی به کانت و اصطلاح مشهور او از امر مطلق^{۲۱} برمی‌گردد. در واقع، کانت بر اساس امر مطلق، می‌گوید: با دیگران چنان رفتار کن که دوست داری با تو آن گونه رفتار کنند. او معتقد است اصول اخلاقی در همه شرایط یکسان هستند و تغییر در اصول اخلاقی، امکان ندارد. اما خاص‌گرایی اخلاقی از دهه هشتاد میلادی، با فیلسوفان و متفکرانی همچون جان‌اتان دنسی، دیوید مک‌ناتن و جان مک‌داول^{۲۲} مطرح شد. در واقع، مطابق نظر خاص‌گرایی اخلاقی، دفاع از هرگونه تعمیم‌پذیری و کلیت در ساحت اخلاق ناموجه و نامعقول است (دباغ، ۱۳۸۶: ۵ و ۸۹). مک‌ناتن معتقد است گاهی واژه خاص‌گرایی اخلاقی، در معنای گسترده‌تری به کار می‌رود و به هر تصمیمی که در تضاد با پذیرش اصل یا اصول اخلاقی باشد، تعمیم پیدا می‌کند (McNaughton and Rawling, 2000: 1).

درواقع، خود دیدگاه خاص‌گرایی، به دو گروه افراطی و معتدل تقسیم می‌شود. خاص‌گرایی افراطی هرگونه اصل و روشی را به‌جز اندیشیدن در پیامدها و عواقب عمل، انکار می‌کند. این گروه معتقدند نمی‌توان بر اساس اصل یا اصولی کلی، به بررسی موارد جزئی و خاص در عمل پرداخت؛ این درحالی است که یک خاص‌گرایی معتدل، التزام به اصول یا روش توجیه را انکار نمی‌کند، بلکه معتقد است هر تصمیم اخلاقی خاص باید بر اساس واقعیات عینی خود اتخاذ شود و برای تصمیم اخلاقی، نمی‌توان به اصول کلی متوسل شد. به‌تعبیر دیگر، خاص‌گرایی معتدل نقش اصول را می‌پذیرد، اما اعتبار و ارزش چندانی برای آن قائل نیست (رضایی، ۱۳۸۵: ۴).

خود مک‌ناتن نیز به دو مفهوم از خاص‌گرایی اشاره کرده است. او معتقد است خاص‌گرایی به آن صورتی که هیر^{۲۳} مطرح می‌کند، افراطی‌ترین حالت آن است. بر اساس دیدگاه هیر، این مفهوم که اگر دو موقعیت در همه جوانب غیر اخلاقی، همسان هستند، پس باید در همه جوانب اخلاقی هم یکسان باشند، رد می‌شود. اما جانانان دنسی آن را در معنای متفاوتی به‌کار می‌برد. جانانان دنسی موضع خود را در تقابل جدی با شهودگرایی کلاسیک تعریف می‌کند. خاص‌گرایی دنسی که از مجموعه حقایق اخلاقی تشکیل می‌شود، دیدگاه خاص‌گرایی اخلاقی هیچ اصول اخلاقی مطلق که تعیین‌کننده شرایط و موقعیت عمل باشد، وجود ندارد. با این ادعای شگفت‌انگیز که اصول ضعیف نیستند هیچ خاصیتی جدای از خاصیت‌های اخلاقی خوب و بد که اعتبار جهانی دارند، وجود ندارد. ترکیب می‌کند (McNaughton and Rawling, 2000: 2-3). از نظر مک‌ناتن، خاص‌گرایان اخلاقی غالباً از کلی‌نگری در نظریه اصول اخلاقی حمایت می‌کنند، و کلی‌نگری در اصول ادعا می‌کند که اصول اخلاقی وابسته به متن هستند؛ به این صورت که چیزی که در یک متن به‌عنوان اصل اخلاقی و دلیل تلقی می‌شود، ممکن است در متنی دیگر دلیل نباشد. درواقع، خاص‌گرایان امیدوارند بتوانند با توسل به مثال‌های خاص، کلی‌نگری ایجاد کنند. اما مک‌ناتن معتقد است آنچه مثال‌ها اثبات می‌کنند، نه تأیید کلی‌نگری، بلکه اثبات این موضوع است که ملاحظات بسیاری وجود دارند که ارزش آنها می‌تواند با توجه به متن، تغییر کند (Ibid, 14). از این‌رو، مک‌ناتن معتقد است احکام اخلاقی را نمی‌توان اصولی محکم دانست؛ بیشتر باید عوامل در موقعیت ارزیابی شوند تا در صورت لزوم، نقش خود را به‌عنوان دلایل یا اصول تعیین کنند (Ibid, 24).

درواقع، مک‌ناتن به نوعی واقع‌گرایی اعتقاد دارد که بر نقش حس واقعیات اخلاقی در وضعیت‌های خاص تأکید می‌کند، و از این‌رو به خاص‌گرایی اخلاقی منجر شده است. خاص‌گرایان معتقدند هر تصمیم اخلاقی خاص، باید بر اساس واقعیات عینی خودش اتخاذ شود. مک‌ناتن در این‌باره معتقد است: «آنچه لازم است، درک صحیح مورد خاص بالفعل با مجموعه منحصر به فرد خصوصیاتش است» (McNaughton, 190: 1988). در نهایت، مک‌ناتن رویکرد عام‌گرایانه در اخلاق را نه موجه و نه مطلوب می‌شمارد. از دیدگاه او، رویکرد عام‌گرایانه از لحاظ وجودشناختی و معرفت‌شناختی ناموجه، و به‌کارگیری آن در زندگی روزمره

گمراه‌کننده است. او معتقد است اصول اخلاقی در بهترین حالت، بی‌فایده و در بدترین حالت، مانع نگاه اخلاقی‌اند و از این رو، قائل به خاص‌گرایی اخلاقی است (Ibid: مکناتن، ۱۳۸۳: ۲۴۵). وی حتی در مقاله «اخلاق غیراصولی»، تقسیم‌بندی راس^{۲۵} از اصول اولیه و ثانویه اخلاق را نیز بی‌اساس می‌داند (McNaughton and Rawling, 2000: 15).

بنابراین، از نظر مکناتن، دلیل فرد برای انجام فعل، انگیزه وی محسوب می‌شود و این دلیل و باور، در موقعیت انجام فعل شکل می‌گیرد (McNaughton and Garrard, 1998: 57-58). او معتقد است بدون اشاره به عامل و موقعیت او در جهان، از آنچه عمل خوب یا بد تلقی می‌کند، هرگز فهمی به دست نمی‌آورد و از این رو، وظیفه‌گرایی در معنای درک شخص از موقعیت می‌تواند مفید واقع شود (McNaughton and Rawling, 1991: 168). مکناتن دیدگاه خویش در مورد انگیزش اخلاقی را از طریق خاص‌گرایی و همچنین وظیفه‌گرایی به معنای مورد نظر خویش، بیان می‌کند (شمسی و ضمیری، ۱۴۰۱: ۶۰).

تبیین ضعف‌های اخلاقی از دیدگاه مکناتن

مکناتن در تبیین علل ضعف‌های اخلاقی نیز همچون بحث انگیزش اخلاقی، ابتدا به بررسی دیدگاه درون‌گرایان و واقع‌گرایان می‌پردازد تا بتواند تبیینی روشن از این امر ارائه دهد. در واقع، مکناتن معتقد است برای تبیین علل ضعف‌های اخلاقی، باید دیدگاه آنها در مورد انگیزش اخلاقی ارزیابی شود. از نظر مکناتن، درون‌گرایان از تبیین علل ضعف‌های اخلاقی ناتوان هستند، چراکه معتقدند آراء اخلاقی بدون کمک حالت انگیزاننده دیگر، می‌توانند فاعل را به انجام فعل سوق دهند. او نقد خویش بر درون‌گرایان را با بیان این پرسش‌ها مطرح می‌کند که چگونه ممکن است حالتی در برخی موارد، سبب انگیزش شخص شود و در برخی موارد، نتواند سبب انگیزش شود؟ اگر یک رأی اخلاقی می‌تواند سبب انگیزش شود، آیا نباید چنین باشد که همیشه ایجادکننده انگیزش باشد؟

برخی درون‌گرایان بر این باورند که هیچ‌کس برخلاف آنچه که معتقد است اخلاق الزام می‌کند، عمل نمی‌کند؛ اگر کسی برخلاف اصل اخلاقی عمل کند، نشانه دورویی اوست. مکناتن با این نگرش موافق نیست و می‌گوید: چنین نیست که با ناتوانی در عمل، شخص محکوم به عدم صداقت شود؛ چراکه باید شرایط فرد مورد سنجش قرار گیرد. علاوه بر این، جدای از دورویی، احتمال خودفریبی نیز وجود دارد و از این روست که تمییز میان ضعف اخلاقی با دورویی یا خودفریبی، بسیار دشوار خواهد بود (مکناتن، ۱۳۸۳: ۱۵۵-۱۵۴؛ ۱۱۹-۱۲۰: McNaughton, 1988).

مکناتن معتقد است وقتی فاعلی برای انجام فعل «الف»، بیشترین دلایل را دارد و از نظر او «الف» از جهاتی بهتر از «ب» است، و حتی در مواردی «الف» از جمیع جهات، بهتر از «ب» است، با این حال، فعل «ب» را انجام می‌دهد، در این صورت هم باید علت انجام دادن «ب» و هم علت انجام ندادن «الف» بررسی شود. به عقیده وی، طبیعی است که در این صورت، علت انجام دادن «ب» می‌تواند وسوسه‌ای باشد که بر

فاعل غالب شده؛ به تعبیر دیگر، من خوب تحت تأثیر من بد قرار گرفته باشد، یا اینکه احساس بر عقل غالب شده باشد. در واقع، به نوعی چنین تبیین‌هایی نشان می‌دهند که فرد دچار ضعف اراده شده و اراده وی از کنترلش خارج شده است. مک‌ناتن معتقد است ضعف اراده ممکن است، ولی باید انگیزش فاعل نیز مورد بررسی قرار گیرد. شاید گفته شود که نیروهای ناخودآگاه، محرک فاعل برای انجام فعل بوده‌اند؛ امری که امکان‌پذیر است، اما در این صورت، رفتار فاعل چیزی خواهد بود که بر او رفته، نه آنچه خودش انجام داده و انتخاب کرده است. این نوع برداشت نشان می‌دهد که فاعل با اراده و اختیار خویش، نمی‌تواند چنین رفتار کند (مک‌ناتن، ۱۳۸۳: ۱۵۹-۱۵۸).

در واقع، از نظر مک‌ناتن، دو مفهوم ضعف اراده و قوت اراده، کاملاً به هم وابسته‌اند و ما در صورتی می‌توانیم انتخاب فعل بدتر فاعل را بفهمیم که بتوانیم به درک چگونگی جذابیت فعل بد نسبت به خوب، دست پیدا کنیم. مطابق با نظریه باور-میل، علت اینکه فاعلی به انجام فعلی بیشتری دلیل را دارد، این است که او بیشترین میل را نسبت به آن دارد. مک‌ناتن نقد خویش بر این دیدگاه را چنین بیان می‌کند: معنای اینکه فاعل به چیزی بیشتر از چیزی دیگر، میل دارد، مورد بحث خواهد بود؛ به این معنا که فاعل بیشترین دلیل را برای انجام فعل دارد، فعلی که فاعل احساس می‌کند بیشترین قدرت را دارد، فعلی که بیشترین توان کشش را دارد. اما چگونه ممکن است فعلی که جذابیت بیشتری نسبت به دیگری دارد، فعلی باشد که فاعل بد تلقی می‌کند؟ به تعبیر دیگر، چطور من فعلی را که بهترین می‌دانم، جذاب نمی‌دانم؟ در واقع، ناشناخت‌گرا در تبیین چستی یک طرز تلقی در برابر طرز تلقی‌های دیگر، عملاً خاموش است. واقع‌گرایان نیز دو تفسیر ارائه داده بودند. در یک تفسیر، درک حسی فاعل از الزام اخلاقی فعلی، همیشه از هر دلیلی که به نفع افعال دیگر است، اهمیت بیشتری دارد. مک‌ناتن این نوع تفسیر را تفسیر ضعیف تلقی می‌کند و شخص دارنده چنین درکی، شخصی خوب خواهد بود، نه بافضیلت. تفسیر دوم بیان می‌کند که درک حسی، تمام دلایل را به نفع افعال دیگر باطل می‌کند، به گونه‌ای که در آن موقعیت، اصلاً دلیل به حساب نمی‌آیند. این تفسیر به تفسیر قوی معروف است و فاعل دارنده چنین درکی، بافضیلت خوانده می‌شود (همان، ۱۶۵-۱۶۰).

مک‌ناتن معتقد است واقع‌گرایان برداشتی شناختی از انگیزش ارائه داده‌اند، اما در برداشت شناختی، به دو نگرش تقسیم شده‌اند. یکی اینکه، نظریه شناختی انگیزش را در تمام موارد صادق می‌دانند و منکر فرض امیال برای تبیین فعل هستند. گروه دوم، برداشتی مرکب دارند و معتقدند در برخی افعال، صرفاً حالت شناختی فاعل مد نظر است، اما در موارد دیگر، علاوه بر حالت شناختی، امیال (به‌عنوان حالات ناشناختی) نقش دارند. گروه دوم، همچون ناشناخت‌گرایان، معتقدند فاعل خوب به دلیل درکش از موقعیت، ممکن است تصمیم بگیرد که فعلی خاص از نظر اخلاقی لازم است؛ با وجود این، ممکن است امیالی (امیالی که ناشناختی تلقی می‌شوند و تحت نظارت آن درک از موقعیت نیستند) بسیار قوی داشته

باشد که او را وسوسه کند کار دیگری انجام دهد. درواقع، بر اساس این تبیین، بین انگیزه انجام فعل با نیروهای انگیزاننده، تفاوت نوعی وجود دارد و با وجود اینکه حکم فاعل که ندای عقل است، از نظر اخلاقی، الزامی را برای او مطرح می‌کند، اما امیال او را از فضیلت خارج می‌کنند. مک‌ناتن معتقد است این تبیین نمی‌تواند در برابر افعال شخص بافضیلت جواب‌گو باشد و تنها در برابر افعالی پاسخ‌گوست که نیروهای انگیزاننده‌اش از نوعی متفاوت هستند. مک‌ناتن در این زمینه از مک‌داول تأثیر پذیرفته و معتقد است فاعلی که بر اساس الزامات فضیلت نمی‌تواند عمل کند، نمی‌تواند آن درک روشن از موقعیت را داشته باشد که شاخص شخص بافضیلت دارد، و از این رو، نگاه اخلاقی او تحت تأثیر میل، تغییر جهت یافته است (همان، ۱۶۷-۱۶۵).

درواقع، مسئله به این صورت است که اگر فاعلی درک شخص بافضیلت را از موقعیتی داشته باشد که در آن از نظر اخلاقی ملزم است فعلی را انجام دهد، آنگاه انجام می‌دهد، و اگر آن فعل را انجام نداده، به این دلیل است که نتوانسته دریابد که آن فعل، الزام اخلاقی دارد؛ بنابراین، ضعف اخلاقی ممکن نیست. مک‌ناتن دو راه‌حل برای مسئله ارائه داده است. اول اینکه، برای اینکه شخص الزام اخلاقی را دریابد، لازم نیست حتماً مانند شخص بافضیلت، موقعیت را درک کند، بلکه می‌تواند الزام اخلاقی را تشخیص دهد، بی‌آنکه همچون شخص بافضیلت به‌طور کامل و با جزئیات، موقعیت را دریابد. راه‌حل دوم این است که فاعل تنها زمانی که درک شخص بافضیلت را داشته باشد می‌تواند الزام اخلاقی را دریابد. اما این هم به این معنا نیست که زمانی که فاعل نمی‌تواند بر اساس معرفت عمل کند، هنوز آن درک روشن را دارد؛ ممکن است بصیرت او بعداً تحت تأثیر میل قرار گرفته باشد (همان، ۱۶۸-۱۶۷).

ممکن این ایراد مطرح شود که فاعل هنگام فعل، درکی روشن از الزام نداشته، یا اینکه آن درک را از دست داده بود؛ این در حالی است که فاعل در زمان انجام فعل، می‌تواند به حقیقت حکم اخلاقی معتقد باشد، پیش از آنکه درک او مکدر شده باشد. درواقع، مک‌ناتن ضعف اخلاقی را نیز به درک از موقعیت برمی‌گرداند؛ به این صورت که معتقد است وقتی شخص در موقعیت قرار می‌گیرد، برای عمل در آن موقعیت، هم می‌تواند درکی محدود و هم درکی کلی و کامل داشته باشد. برای مثال، من به‌عنوان یک شخص ترسو، در موضع و موقعیتی قرار گرفته‌ام که می‌توانم به اطرافیان خویش کمک کنم. اگر من صرفاً از این جهت که از خطر دوری کنم و جان خود را حفظ کنم، به این موضع نگاه کنم، در این صورت باید کمک به اطرافیان را کنار بگذارم، و این همان درک محدود از موقعیت است. اما اگر درک خویش از موقعیت را به‌صورت عام قرار دهم، در این صورت باید دلیرانه به کمک اطرافیان بروم و آنها را نجات دهم. مک‌ناتن توضیح می‌دهد که توانایی دیدن موقعیت به‌صورت عام، به آن صورتی که شخص بافضیلت می‌بیند، چیزی نیست که به‌آسانی کسب شود، بلکه به تمرین و ممارست نیاز دارد و افراد معدودی هستند که می‌توانند همواره جهان را به آن صورت ببینند (همان، ۱۷۰-۱۶۸).

از این رو مکناتن معتقد است فعل ناشی از ضعف اراده، نامعقول، اما ممکن است؛ به این صورت که فاعل برای انجام دادن فعلی که آن را بدتر می‌داند، دلیل دارد و اگر بتوانیم جذابیت فعل انتخاب شده را از دیدگاه فاعل ملاحظه نماییم، ضعف اخلاقی غیر قابل درک نخواهد بود. علاوه بر این، مکناتن درباره اینکه چگونه فاعل نمی‌تواند فعلی را انجام دهد که بیشترین دلیل را برایش دارد، معتقد است بین افعالی که می‌توانستیم از انجام دادنشان اجتناب کنیم، با افعالی که نمی‌توانستیم، تفاوتی نیست (همان، ۱۷۲-۱۷۱).
 به گفته وی، اینکه گاه انسان‌ها برخلاف ملاحظات اخلاقی رفتار می‌کنند، به خاطر آن است که ملاحظات غیر اخلاقی از ملاحظات اخلاقی، قوی‌تر هستند. مکناتن به مثالی اشاره می‌کند؛ فرض کنید معلمی به دانشجو قول دهد که تا فردا نمره مقاله او را ثبت نماید، اما به دلیل خستگی و خواب، این فعل را انجام ندهد. دلیل این امر آن است که ملاحظه آسودگی خاطر از ملاحظه اخلاقی وفای به عهد، برای او مهم‌تر بوده است؛ در واقع، ملاحظات غیر اخلاقی را از ملاحظات اخلاقی برتر می‌داند. از نظر مکناتن، در چنین مواردی شخص احساس می‌کند که به درستی عمل کرده و حتی احساس پشیمانی نمی‌کند، یا به تعبیر مکناتن، نباید احساس پشیمانی کند (همان، ۱۵۰ و ۱۵۴).

مکناتن معتقد است شخصی که بافضیلت، به معنای واقعی آن، باشد، جذب بدی نمی‌شود. چنین شخصی به محض اینکه الزام فعلی را برای خود دریابد، از روی رغبت و بدون اکراه، آن را انجام خواهد داد. از نظر وی، شخص خوب دلایل فعل درست و نادرست اخلاقی را سنجش می‌کند و بر اساس سنجش، به انجام فعل درست رأی می‌دهد، اما شخص بافضیلت، چنانچه درست بودن فعل اخلاقی برایش روشن شود، آن را انجام می‌دهد و دلایل افعال، دیگر برایش بی‌معنا خواهد بود. به تعبیر دقیق‌تر، زمانی که شخص بافضیلت، الزام فعل اخلاقی را بر خویش درک کند، ملاحظات دیگر به هیچ‌وجه برایش اهمیت نخواهد داشت؛ ملاحظاتی که در اوضاع و احوالی دیگر، دلیل برای انجام دادن فعل دیگری محسوب می‌شوند.

لازم به ذکر است که مکناتن چنین فضیلتی را فوق بشری دانسته است. از نظر وی، وجه ممیز شخص بافضیلت، دیدن موقعیت به گونه‌ای خاص است که سبب می‌شود شخص ادراکی روشن‌تر از الزامات اخلاقی داشته باشد. در واقع، ادراک الزام اخلاقی در یک موقعیت، هرچه روشن‌تر باشد، سبب می‌شود شخص به نگرش‌های دیگر درباره این موقعیت فکر نکند، یا کمتر فکر کند (همان، ۱۵۱-۱۵۰).

نتیجه

مکناتن در تحلیل انگیزش اخلاقی بر درک از موقعیت تأکید می‌کند و اصول اخلاقی را نادیده می‌گیرد؛ از این رو، در تبیین علل ضعف‌های اخلاقی نیز درک موقعیت را ملاک و معیار قرار می‌دهد. او در کلی‌ترین حالت، ضعف‌های اخلاقی را چنین تحلیل می‌کند: زمانی که فرد در موقعیت قرار می‌گیرد، برای عمل در آن موقعیت، هم می‌تواند درک محدود و هم درک کلی یا عام داشته باشد. در درک محدود از موقعیت، شخص می‌تواند به نفع خود رفتار کند؛ این در حالی است که در درک عام از موقعیت، شخص به گونه‌ای رفتار می‌کند

که می‌توان وی را شخص بافضیلت نامید، و چنین درکی از موقعیت به‌آسانی کسب نمی‌شود، بلکه به تمرین و ممارست نیاز دارد و افراد معدودی هستند که می‌توانند همواره جهان را بدین صورت ببینند.

از نظر مک‌ناتن، در درک محدود از موقعیت، برای تحلیل درست از رفتار فرد، باید هم علل انجام ندادن فعل اخلاقی و هم علل انجام دادن فعل غیراخلاقی، مورد بررسی قرار گیرند. او معتقد است عواملی که سبب می‌شود شخص به درک عام نرسد، می‌تواند شامل تسلیم فرد در برابر وسوسه، جذابیت فعل غیراخلاقی، افسردگی و ناتوانی ناشی از پیچیدگی‌های زندگی، دل‌بستگی به معیارهای اخلاقی فراتر از توان شخص و عدم توانایی در رسیدن به آن معیارها، دورویی، خودفریبی، غلبه احساس بر عقل و از دست دادن قدرت اراده، و از همه مهم‌تر، قوی بودن ملاحظات غیر اخلاقی نسبت ملاحظات اخلاقی، باشد.

به‌یقین می‌توان گفت تأکیدی که مک‌ناتن در تحلیل انگیزش و علل ضعف‌های اخلاقی بر درک موقعیت عمل می‌کند، قابل تحسین و ستایش است، اما نکته قابل تأمل این است که وی در عین تأکید بر موقعیت، از اصول اخلاقی غفلت ورزیده، و این امر را می‌توان نقطه ضعف دیدگاه او تلقی کرد. در واقع، می‌توان انتقادی که خود مک‌ناتن بر ناشناخت‌گرایان وارد کرده بود را بر دیدگاه خاص‌گرایی خود او وارد کرد؛ اگر تنها درک موقعیت، سبب انگیزش رفتارهای ما باشد، در این صورت، بدون اصول اخلاقی چگونه می‌توان خوبی و بدی را تعیین کرد؟

یادداشت‌ها

- 1 akrasia/ weakness of will
- 2 David McNaughton
- 3 *Moral vision: an introduction to ethics*
- 4 Unprincipled Ethics
- 5 Internalism
- 6 Moral Realism
- 7 The belief-desire theory
- 8 Moral motivation
- 9 desire/ boulesis
- 10 rational deliberation/ boulesis
- 11 rational choice or decision/ prohairesis
- 12 cognitivism
- 13 Moral non-cognitivism
- 14 Moral realism
- 15 Irrealism
- 16 The belief-desire theory
- 17 attitude
- 18 belief
- 19 Moral Generation
- 20 Moral particularism
- 21 Categorical Imperatives
- 22 John McDowell
- 23 Hare
- 24 "Moral Judgements cannot be 'read off' strong principles. Rather, factors must be assessed in situ to determine their role, if any, as reasons" (McNaughton and Rawling, 2000: 24).
- 25 W. D. Ross

منابع

- ارسطو (۱۳۸۵) / اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
- دباغ، سروش (۱۳۸۶) «عام‌گرایی و خاص‌گرایی در فرااخلاق»، *اندیشه دینی*، شماره ۲۲، ص ۲۰-۱.
- دباغ، سروش؛ صبرآمیز، ابوالفضل (۱۳۹۱) «واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی و موضع اخلاقی کانت»، *اندیشه دینی*، شماره ۴۲، ص ۵۶-۳۷.
- رضایی، رحمت‌الله (۱۳۸۵) «روش توجیه گزاره‌های اخلاقی (رویکرد جزئی‌گرایی، اصول‌گرایی و تعادل بازتابی)، معرفت، شماره ۱۰۱، ص ۷۷-۶۵.
- شمسی، محمد مهدی؛ ضمیری، محمدرضا (۱۴۰۱) «مقایسه انگیزش اخلاقی در اندیشه‌های علامه طباطبایی و مک‌ناتن»، *دین‌پژوهی و کارآمدی*، دوره ۲، شماره ۲، ص ۶۷-۵۳.
- صمدیه، مریم؛ ملایوسفی، مجید (۱۳۹۶) «ارسطو و فرونیسیس (حکمت عملی)»، *آینه معرفت*، شماره ۵۳، ص ۲۴-۱.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۶) *تاریخ فلسفه؛ ج ۱: یونان و روم*، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبوی، تهران: علمی و فرهنگی و سروش.
- مک‌ناتن، دیوید (۱۳۸۳) *نگاه اخلاقی: درآمدی به فلسفه اخلاق*، ترجمه حسن میانداری، تهران: سمت.
- de Colle, Simone; Werhane, Patricia H. (2008) "Moral Motivation across Ethical Theories: What Can We Learn for Designing Corporate Ethics Programs?", *Journal of Business Ethics*, Issue 81, pp.751-764
- McNaughton, David (1988) *Moral vision: an introduction to Ethics*, Blackwell.
- McNaughton, David; Garrard, Eve (1998) "Mapping Moral Motivation", *Ethical Theory and Moral Practice*, vol. 1, No. 1, pp. 45-59.
- McNaughton, David; Rawling, Piers (1991) "Agent-relativity and the Doing Happening Distinction", *Philosophical Studies: an International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition*, vol. 2, No. 63, pp. 167-185.
- , (2000) "Unprincipled Ethics", in B. Hooker and M. O. Little (eds.), *Moral Particularism*, Oxford: Oxford University Press.
- , (2006) "Deontology", *The Oxford Handbook of Ethical Theory*, ed. by David Copp, Oxford: Oxford University Press, pp. 65-71.
- Preus, Anthony (2007) *Historical Dictionary of Ancient Greek Philosophy*, USA: Scarecrow Press.